

بیرغما

شماره مسلسل ۱۳۱

سال دوازدهم

خردادماه ۱۳۳۸

شماره سوم

سیدحسن تقی زاده

صابئین*

صابئین که اسامی مختلف این قوم و فرقه دینی عبارتست از **صَابَة البَطَاح** - **ماندائی** - **مغسله** - **ناصری**، و ما از آن میان اصطلاح قرآن را اختیار کرده آنها را با اسم صابئین خواندیم - امروز قومی است که بنام « صَبّه » نامیده میشود . در این موضوع باید به فرّق بین قوم و دین توجه داشت . دین صابئی بشکل معروف فعلی و قرون بعد از قرن دوم مسیحی نوعی از انواع گنوستیک (عرفان مسیحی) بود که اشکال مختلف آن در عراق و شامات یعنی بابل و جزیره و سوریه (بمعنی وسیع آن) و اُردُن و در بعضی ممالک مجاور و روم شرقی هم در قرون بلا فصل بعد از مسیح انتشار داشت و معروف ترین آنها در نوشتهجات مؤلفین اسلامی **مرفیونی** ها و **باردیسائی** ها بودند . انواع دیگر آن عبارت بود از **اوفیت** های مارپرست و **الکسانی** ها و **ابیونی** ها ، و از مهمترین آنها **بازیلیدی** ها و **والتینی** ها است و

* خطابه ایست که جناب آقای تقی زاده در دانشکده ادبیات تبریز ایراد فرموده اند .

مخصوصاً «اسنی» ها که حالا بواسطه اکتشاف طومارهای بحر میت و قمران جلب توجه خاص محافل علمی را کرده است. اینجانب سی فرقه از این گنوستیک را در خطابه خود در باب مانی که منتشر شده شرح داده و شمرده ام.

قومی که با آنها صابئین بین النهرین سفلی اطلاق شده از نظر قومی و نژادی بظن قوی از اوائل تاریخ مسیحی و شاید از قرن اول از شامات و مخصوصاً از حوران و سواحل اردن بسواحل جنوبی فرات و دجله و شط العرب و کارون و ناحیه‌ای که در تاریخ با اسم میسان معروف است و حالا نیز دشت میسان (که در السنه عامه میشان هم می گویند) در آن حوالی است مهاجرت کرده اند، و باز بظن قوی در اصل امت و دیروان حضرت یحیی و بقول مسیحیان یوحنا ی تعمید دهنده بوده اند. مظنون است که برائرمنازعات مذهبی و سخت گیریهای آن قسمت از قوم اسرائیلی که بدین عیسی گرویدند نسبت باین قسمت از همان قوم اسرائیلی (یا ممکنست بگوتیم کنعانی) که تابع عیسی نشدند و فقط یحیی را مقتدای خود دانستند، این اقلیت مذهبی مجبور بمهاجرت شدند و چون مهم ترین ارکان دین آنها تعمید و ارتماس در آب جاری بود سواحل نهرین یا رافدین را اختیار کرده و بآن خطه آمدند و مستقر شدند. اثری که در زبان ماندائیهها از این مهاجرت مانده شاید آن باشد که به تعمید اردن گویند. قبل از دخول در موضوع اصلی باید فوراً گفته شود که جمعی دیگر هم بغلط با اسم صابئین معروف شده و در همه کتب مسلمین از آنها بهمین اسم صابئین سخن میرود، و این تسمیه به صابئین اصلی جنوب بین النهرین غالب آمده و آنها را تحت الشعاع انداخته است و آنها صابئین حران است که دین قدیم یونانیها را داشته و این دین را حتی بعد از انتشار مسیحیت و اسلام در تمام جوانب آنها مانند یک جزیره دینی با معابد و هیاکل ژوپیتر و ونوس (افرو دیت) و هرکول و غیره نگاهداشته و علوم یونانی را هم خوشبختانه با قوف بزبان یونانی قدیم با آنکه زبان خودشان سریانی یا از اقسام سریانی بود محفوظ داشته و غالباً بزبان خود ترجمه نمودند. این قوم اخیر یعنی حرانیها هم بعلمت حادثه‌ای نام صابئی اختیار کرده و باین اسم معروف ماند، و آن حادثه آن بود که یکی از خلفای عباسی یعنی مأمون در طی سفر حج از آن

ناحیه یعنی حرّان عبور میکرد و وقتی که آن جماعت را دید پرسید که چه دینی دارند. آنها جواب درستی نتوانستند بدهند، پس مأمون گفت که اگر اهل کتاب هستند باید تعیین کنند از کدام فرقه مقبول در اسلام هستند، و اگر اهل کتاب نیستند که باید بین قبول اسلام و جزای مشرک و کافر بودن یکی اختیار کنند. چون آن جماعت جواب شافی نتوانستند بدهند جواب قطعی را موکول بعودت خودش از حج کرد. وقتی که برگشت آنها گفتند ما اهل کتاب و از صابئین مذکور در قرآن هستیم پس بدین حیلۀ از فنا رستند. از این طایفه حرّانی معروف به صابئین در عهد اسلامی علما و حکمائی معروف شدند مانند ثابت بن قرّه و بثنائی و غیرهما و چنانکه گفتیم این قوم صابئین حقیقی نبودند و صابئین واقعی همان ماندائیهای ساحل شط العرب بوده هستند. جماعتی هم که در ناحیه میسان از همان گنوستیک ها بودند که ابن الندیم آنها را مغتسله خوانده و پدر مانی پیش آنها رفته و در سلك آنان در آمده و بعداً مانی هم در میان آنها بزرگ شده و بار آمده بود. آنان نیز باز از اقسام همان فرقه های مذهبی بودند.

چنانکه گفتیم باید در بین نژاد و مذهب گنوستیکی این ماندائیهها فرق گذاشت یعنی باین نکته توجه نمود که بسهولت ممکنست فرض کرد که قسمتی از این جماعت قبل از انتشار این عقاید عرفانی اشراقی در بین آنها هم در همان ناحیه بودند و با آنجا مهاجرت نموده و مستقر شده و بعداً طریقۀ مذهب ماندائیی کنونی را اختیار کرده اند، و البته خیلی ممکن بلکه مظنون است که قبل از آن و حتی در موقع مهاجرت و بدو استقرارشان در میسان پیرو و امت حضرت یحیی بوده اند، چنانکه امروز هم هستند. و حتی بعضی از محققین (اگر چه خیلی نادرند) حدس زده اند (که البته این حدس با معتقدات مسلمین و مسیحیان موافقت ندارد) که اصلاً یحیی مؤسس دینی بود و عیسی هم از اصحاب و اتباع او بود و اساس و رکن آن دین تعمیر یا آب تنی در آب جاری (مخصوصاً در رود اردن که یحیی در ساحل آن میزیسته) بوده است، و عیسی را هم او تعمیر داده، و اکثریت امت او پس از گرفتاری و قتل او به عیسی که دعوی استقلال و تأسیس دین جدید کرد گرویده و از او پیروی نمودند. من این

عقیده را نمی‌توانم تأیید و تصدیق قطعی بکنم ولی رد آن هم محتاج به استقراء دلایل است. شاید این فقره را که در دین ماندائی و در کتب مقدسه آنها مانند گنزه عیسی را مردود و مطعون می‌شمارند علامتی برای حدوث این نوع اختلاف در اوایل امر شمرده شود، و ظاهراً بواسطه همین خلاف و خصومت دینی بین آن قوم اسرائیلی الاصل و یهودیان مسیحی شده و حملات اینها به فرقه یحیائی‌ها این آخری‌ها مجبور بترك دارو دیار و مهاجرت شده اند و بر حسب بعضی روایات کتب ماندائی تعقیب و اضطهاد شدید این فرقه از طرف هم‌وطنان خودشان در شصت سال بعد از قتل یحیی بعمل آمد و پس از آن مهاجرت کلی پیش آمد. در قرون اخیره که تحقیقات علمی کامل نشده بود مسیحیان و مخصوصاً مبشرین آنها در مشرق باصرار تمام و مسلم دانستن عقیده خود ماندائیان را مسیحی شمرده و با آنها اسم مسیحیان یوحنا تعمیم دهنده میدادند؛ و حتی در اوقاتی که دول مسیحی قدرتی در جنوب عراق و سواحل خلیج فارس داشته‌اند ماندائیهای محلی را جبراً به تظاهر به مسیحیت و امید داشته‌اند، مثلاً در قرن یازدهم یعنی قریب سیصد سال قبل پرتگالی‌ها که در بصره تسلط داشتند همه ماندائیهای یعنی صبه‌ها را مجبور برفتن به کلیسا در روزهای یکشنبه میگرداند.

از کتب دینی ماندائیان دیده میشود که آنها جداً برخلاف یهود و نصاری و مسلمین و معتقدات آنها هستند و فقط با دین زردشتی مخالفتی محسوس نیست. شباهت‌ها و توافق‌های زیادی از هر نوع بین دین آنها و مراسم دینی‌شان با عقاید و آداب زردشتی وجود دارد که شاید بیان کامل و تفصیلی آنها محتاج بیک خطابه جداگانه و مستقلاً باشد، و از عجایب موافقت‌ها و اتحاد منشأ رسوم بین این دو فرقه طریقه حساب زمان و سال و ماه ایرانی و ماندائی است که شاید با اصطلاح غلط فعلی متجددین ما آنرا تقویم بگویند.



سال و ماه یا تاریخ (بمعنی حساب زمان) ایرانیان از عهد قدیم و شاید از اوایل قرن پنجم قبل از مسیح تا غلبه مسلمین در اواسط قرن هفتم مسیحی مبنی بر ۳۶۵ روز بدون کسر اضافی شمردن سال شمسی بوده است که این حساب یا با اصطلاح

ابداعی بنده **سماه شماری** بظن قوی از مصر اتخاذ شده و مستمر آ جاری بود و چون کسر اضافی سال شمسی حقیقی را که قریب يك ربع روز است علاوه نمیکردند و همین طور همه سالها را بی درپی ۳۶۵ روز وبس می‌شمردند، لذا محلّ و موقع نجومی ایام سال در هر چهار سال يك روز عقب میرفت، و اگر مثلاً روز اول سال وقتی در اول حمل واقع بود یا واقع میشد چهار سال بعد روز اول سال در ۲۹ حوت و هشت سال بعد در ۲۸ حوت و صد و بیست سال بعد در آخر دلو میافتاد. و واضح است که اینکده عامه بیخبر در ایران تصور میکنند که نوروز ایرانی یعنی روز اول فروردین از قدیم همیشه در اعتدال ربیعی و اول حمل واقع بوده، بی اساس است و وقوع نوروز در اول حمل فقط از زمان جلال الدوله ملک‌شاه سلجوقی است که در آن نقطه ثابت گردانیده شد. پس سال و ماه ایرانیان همیشه در گردش بوده مانند سال و ماه قمری که مثلاً اگر امسال اوّل محرّم در نیمه تیر ماه یعنی اوایل تابستان می‌افتد، ده سال دیگر در اوایل فروردین خواهد بود، چه در هر سال قریب یازده روز و در هر سه سال قریب یکماه عقب میرود و در هر ۳۲ سال يك دوره سال را میگذرد. سال قمری قریب یازده روز از سال شمسی کوتاهتر است. سال ایرانی هم نسبت بسال شمسی حقیقی (که فرنگیها آنرا سال تروپیک گویند) چون ربع روز کوتاهتر است بتدریج عقب‌تر میرود و در هر صد و بیست سال مواقع ایام یکماه عقب‌تر واقع میشود، چنانکه مثلاً اول سال زردشتی ایرانی که در اوایل عهد هخامنشیان مثلاً در اواخر سلطنت داریوش در حدود اوایل بهار بود (اگرچه ظاهراً در نزد سلاطین و دوائر دولتی هنوز معمول نبوده است) در موقع جلوس یزدگرد آخری آخرین پادشاه ساسانی یعنی در سنه ۶۳۲ مسیحی یا سنه ۱۱ هجری در اواخر بهار و بطور تحقیق در روز ۱۶ ماه ژوئن رومی بود، و در عهد غزنویان باز با اوایل بهار رسیده بود. این سال و ماه اگر استعمال آن منسوخ نشده یا وقفه در آن پیدا نشده بود و تا امروز بدون تغییر جریان آن مداومت داشت، امسال اول سال مطابق ۱۰ ژویه رومی یا ۲۳ ژویه فرنگی میشد. سال و ماه زردشتیان ایران عیناً بهمین ترتیب است و فقط اختلافی که با ترتیب قدیم اواخر عهد ساسانیان دارد بودن **خمسّه** مسترقه یعنی پنج روز اضافی سال (یعنی اضافه بر ۳۶۰ روز)

در آخر سال و بعد از ۳۰ اسفند از مذماه یعنی ماه دوازدهم است، برخلاف ترتیب سابق (یعنی از اواسط دوره ساسانیان تا اواخر قرن چهارم هجری) که آن خسته در آخر ماه هشتم بود یعنی باخر آبان ماه الحاق میشد. امروز ما سه نمونه از ترتیب گاه شماری زردشتی قدیمی ایرانی داریم که یکی سال و ماه قسمت اعظم زردشتیان هند یا پارسیان است معروف به شاهنشاهی که بهمان ترتیب قدیم حساب می کنند جز آنکه حسابشان یکماه جلوتر است، بجهاتی که بیان آن محتاج تفصیل بیشتری است، و البته این اختلاف ناشی از اشتباه خود آنان است. دوم حساب سال و ماه زردشتیان ایران و قسمتی از پارسیان هند موسوم به قدیمی است که حسابشان در همه چیز مطابق با حساب قدیم عهد ساسانی است جز در موقع خسته مسترقه که چنانکه گفته شد در قدیم در آخر آبان بود و در نزد زردشتیان در آخر اسفند ارمد است، و سومی حساب سال و ماه در مازندران است که در هر چیز و از هر حیث و کاملاً و نقطه به نقطه مطابق دقیق ترتیب اواخر دوره ساسانیان است و هر روز از سال آنها در همان موقع نجومی و شمسی واقع است که اگر سلطنت ساسانی تا امروز بی وقفه و بی هیچ تغییری در ترتیب حساب سال جاری مانده بود در آن نقطه بود یعنی عیناً بدون ذره ای کم و زیاد مطابق کامل حساب همین سال و ماه مازندرانی بود.

ژویشگاه علوم و فنون
مجله مطالعات فرهنگی

اینهمه جمله معترضه راجع به گاه شماری فقط برای عرض يك نکته که حالا موقع ذکر آنست لازم و ضروری آمد و آن اینست که سال و ماه ماندائیاها مانند سال و ماه مازندرانی عیناً و کاملاً و دقیقاً مطابق سال و ماه قدیم زردشتی ایرانی است و این فقره در واقع جای حیرت است و شاید غیر قابل توجیه بنظر می آید اگر تفسیر ذیل بیان نمی شد. تا آنجا که اطلاع دارم شاید حقیر اولین کسی باشم که باین مطابقت دو حساب سال و ماه یعنی ایرانی و ماندائی توجه یافته ام و آن مطلب را در يك مقاله مخصوصی که بانگلیسی در مجله مدرسه علوم شرقی لندن در سال ۱۹۴۰ مسیحی نشر کرده ام شرح دادم.

در آن مقاله اینجانب از بعضی قرائن و آثار چنان حدس زده ام که چون در

کتب دینی ماندائی‌ها در موقع ذکر ماه و سال، ماه‌را با اسم فلان ماه میسان می‌نامد پس گمان میرود که قوم اصلی ماندائی‌های قدیم در موقع استقرار در میسان، حساب سال و ماه آن محل را اقتباس کرده‌اند منتهی اسم یعنی لغت ماه‌ها را بزبان خود نامیده‌اند. میسان در قدیم يك کشور آباد و معموری بود که سکنه آن آرامی‌ها بوده و شاید هم يك جماعت ایرانی هم داشت (چنانکه حتی مقدسی در قرن چهارم از کثرت و عدد عظیم زردشتیان در بطائح یعنی همان نواحی سخن می‌گوید). مرکز حکومت شهر **خاراخس سپاسینس** بود که آن شهر جانشین شهر اسکندریه بود که اسکندر مكدونی آنرا در اوایل سال ۳۲۴ قبل از مسیح در مصب دجله بنا کرده بود. پس از آنکه آن شهر بسبب طغیان رود دجله و رود الائوس (کارون حالیه) خراب شد، دوباره از طرف **انطیو خوس ایفانس** که بین سالهای ۱۷۵ و ۱۶۴ سلطنت داشته و یا از طرف پدر او **انطیو خوس سوم** در حدود سنه ۲۰۵ قبل از مسیح با اسم **انطیو خیا** بنا شد، و مجدداً پس از آنکه این شهر هم با سیل ویران گردید شخصی بنام **هیسپا اوسینا** والی یا ساتراپ آن کشور که **انطیو خوس** آن ایالت را باو داده بود آن شهر را روی تپه مصنوعی ساخت و با سدهای لازم مستحکم گردانید، و این شهر جدید را **خاراخس هیسپا اوسینا** نامید. این شهر همان است که بعدها بنام **استر اباد اردشیر** و نزد عربها با اسم **کرخ میسان** مشتهر گردید. این نقطه مرکز مهمی برای تجارت و انبار مال التجاره برای مشرق زمین شد.

هیسپا اوسینا که ایرانی و محتملاً از باختر بوده و اسم اوستائی داشت يك سلسله سلاطین جدیدی تأسیس کرد و پس از مرگ **انطیو خوس** و یا شاید پس از شکست قطعی **انطیو خوس هفتم سیدتس** بدست اشکانیان در سال ۱۲۹ قبل از مسیح، مملکت خود را یعنی میسان را مستقل نمود و از تحت تسلط سلوکیان خارج کرد و قدرت او بزودی تزايد گرفت بحدی که در سال ۱۲۷ (ق. م) قلمرو حکومت او تا بابل انبساط یافته بود. قریب ۴۵۰ سال و بیشتر کشور میسان بشکل سلطنت مستقل پایدار بود تا آنکه بدست اردشیر بابکان باستقلال آن خاتمه داده شد. سکه‌های زیادی از میسان بدست آمده که از پانزده پادشاه است با خود مؤسس سلسله و از سنه

۱۲۴ قبل از مسیح تا ۱۱۸ مسیحی با نوشته یونانی، و بعضی دیگر محتملاً بین ۱۳۸ و ۱۲۸ با نوشته ماندائی.

ماندائیهها که از نیمه اول قرن دوم مسیحی در همان خطه میسان مستقر شده بودند بسیاری از آداب و عادات بومیان مسکن جدید خود را اقتباس کردند و قطعاً حساب سال و ماه نیز یکی از آنجمله بود، و خود آنها آنرا **گناه شماری میسانی** می نامند و در چندین جا از کتاب گینزه چنان آمده. ماههای ماندائی اسامی مرکب دارند یعنی اسم بروج دوازده گانه با اسامی کلدانی (بابلی متأخر) یا یهودی برای ماهها استعمال میشوند. مثلاً اسم ماه اول قم دول یا شباط است، و اسم ماه دوم قم نون یا ادار و ماه سوم امبر (حمل) یا نیسان. ماه اول مطابق فروردین ایرانی است و ماه دوم مطابق اردیبهشت و ماه هشتم شنبلیله (سنبله) مطابق آبان است و ختمه مستقره در آخر آن است.

اینجانب از همین ترتیب ماهها و اسامی آنها حدسی پیشنهاد کردم مبنی بر آن که در موقع تأسیس گناه شماری میسانی که از روی گناه شماری ایرانی اقتباس شده و عیناً مطابق آن بود فروردین ایرانی مطابق با ماه نجومی دلو بوده است و این مطابقت اگر حقیقی بوده در اواسط قرن سوم و اگر تقریبی باشد بهر حال قبل از سال ۱۲۰ قبل از مسیح تواند شد. این حدس ابتدا ارتباطی با ماندائیهها و دین آنها که قطعاً با آغاز تاریخ مسیحی هم نمیرسد نداشته و ندارد بلکه مربوط بسال و ماه میسانی و ابتدای اتخاذ آن بود که بلاشک از ایرانی گرفته شده ولی پوشش از محققین فرانسه که در تحقیقات و مطالعات راجع به مانی عالم درجه اول امروز است در کتاب خود در فهم مطلب پیشنهادی من اشتباه کرده و گمان کرده که من ماندائیهها را بآن قدیمی دانسته ام و گفته که این غیر ممکن است.

ماندائیهها از زمان قدیم در قسمت جنوبی یاسفلاهی بین النهرین بوده اند. آن جماعت در قرن چهارم هجری در همان اراضی باطلاق بودند که ابن الندیم آنها را **مغسله و صابة البطایح** بین واسط و بصره خوانده. همچنین در قرون اولی اسلامی در آنجاها بوده اند که کتیبه های **خوابیر** به آن عهد متعلق است. در قرن هفتم

مسیحی نیز لابد در همان جوار عربستان بوده‌اند که ذکر آنها در قرآن آمده است . در یکی از کتب ماندائیان ذکر اختلاف شدید و انقسام مذهبی در شهر طیب در میسان که عده عظیمی از ماندائیان در آنجا بوده‌اند بین ماندائیان آمده که ۸۶ سال پیش از استیلای مسلمین واقع شده . و نیز بقول میکائیل سیروس آنها فعالیت زیادی در عهد **بلاش ساسانی** در قرن پنجم مسیحی در مملکت ایران یعنی بین النهرین داشتند و البته در اوایل قرن سوم مسیحی هم در همانجا بوده‌اند که پدر **هانی** نظر بروایات میان آنها جای گزید و حتی در قرن دوم مسیحی هم باید نفوذ و تسلط و عده‌ای در میسان داشته باشند که سکه‌های پادشاهان اخیر میسان یا باصطلاح **خاراسن** عبارات ماندائی بخط ماندائی دارد .

امروزه ماندائیه‌ها بیش از پنج هزار نفر نیستند و غالباً در عراق در کوت و سوق الشیوخ و بصره ساکن‌اند، و همچنین در خوزستان ایران مخصوصاً در اهواز . يك دفتر ثبت اسناد نزد شیخ آنها برای امور شخصی و اجتماعی آنها است و آن شیخ بواسطه زحمانی که باو میرسید مکرر بمن مراجعه کرده و بطهران هم می‌آمد . زبان ماندائی يك قسمت از آرامی شرقی است که در جنوب عراق تکامل یافته و ظاهراً زبان قدیمی است محتملاً از عهد قبل از عیسی . بهترین فهرست راجع بکتب و مقالات در باره ماندائیان از **کرلینگ و پالی** است که این آخری تا آنجا که در خاطر دارم قریب ۲۲۰ کتاب و رساله و مقاله در این باب ثبت نموده است .

عدد صبه‌ها سابقاً خیلی بیشتر بوده ولی حملات و تجاوزات مجاورین در قرون اخیر قسمت زیادی از آنها را فانی کرد خصوصاً از طرف آل مشعشع .

